

۱۵۰۱۳۳۹

به نام خدا

شناخت زندگی و آثار مولانا

(جلال الدین محمد بلخی)

به قلم استاد: بدیع الزمان فروزانفر

انتشارات تیرگان

سرشناسه: فروزانفر، بدیع الزمان
عنوان و نام پدیدآور: شناخت زندگی و آثار مولانا (جلال الدین محمد بلخی)
به قلم بدیع الزمان فروزانفر
مشخصات نشر: تهران: تیرگان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۲۵۸-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق- سرگذشتنامه
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ق.
نوع: مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ش ۹/۴ (۵۳۰۵) PIR
رده بندی ویبی: ۸۵۱/۳۱
نمارة ثبتنام: ملی: ۴۷۴۴۴۸۵



تشارات تیرگان

تهران، صندوق پستی: ۱۱۴-۵، ۱۷، تان: ۵۹، ۸۸۸۱۳ و ۹۱۲۶۱۱۵۱۲

Email: tati_pub@yahoo.com / www.tirganpub.com

شناخت زندگی و آثار مولانا

مؤلف: بدیع الزمان فروزانفر

طراح جلد: مریم میرحسینی مطلق صفحه آرایی: احسان عربی

لیتوگرافی: صدف • چاپخانه: صدف • صحافی: صدف

نوبت چاپ نخست: ۱۳۹۶ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شماره نشر: ۴۶۹

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۲۵۸-۶

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

فہرست

صفحہ	عنوان
۴	مقدمہی مؤلف
۱۶	فصل اول - آغاز عمر
۴۹	فصل دوم - ایام تحصیل
۶۳	فصل سوم - دورہی انقلاب و آشتگی
۱۰۷	فصل چہارم - روزگار تربیت و ارشاد
۱۲۶	فصل پنجم - دین زندگانی
۱۳۳	فصل ششم - معاصرین مولانا مشایخ تصوف و علما و ادبا
۱۵۱	فصل ہفتم - شہریاران، امران، ماضی
۱۵۸	فصل ہشتم - صورت و سیرت مولانا
۱۶۶	فصل نہم - آثار مولانا
۱۹۱	فصل دہم - خاندان مولانا

مقدمه

یاد دارم که طفل بودم و پدر و عمّ من در اثنای صحبت، اشعاری دل‌انگیز به طریق مثل می‌آوردند و از امواج صورت و حرکات آنان آثار سرخوشی و شادمانی محسوس می‌گردید؛ وقتی می‌پرسیدم این شعر از کیست؟ می‌گفتند که از مُلاست.

پدر من و دیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز به همین روش، اشعاری بر سر منبر انشاد می‌نمودند و بعضی از مستمعان که حالتی یا اندک مایه‌ی اطلاعی داشتند سر از خوشی می‌بیانیدند. وقتی در خانه از قائل شعر تحقیق می‌کردم در پاسخ من می‌گفتند از مثنوی است. پیران خاندان را خویشان کهن سال در ضمن قصّه و حکایت‌های گذشته نقل می‌کردند که جد و جدی من اشعار بسیاری از مثنوی حفظ داشته‌اند و در مجالس و بر سر منبر می‌خوانده‌اند.

روایت می‌شد که نیای من بهین سبب نزد عوام و فقیهان تنک مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود و پیوسته این بی‌تایفه به تدریج یا تصریح او را در روایت اشعار مثنوی سرزنش می‌نمودند و او گوش بدین سخنان فرا نمی‌داد و گاهی نیز منکران را به صوب رشاد ارشاد می‌کرد و بر ادله‌ی واهی آنان خطّ اطلاق می‌کشید.

می‌شنیدم که چون جدّ من تحصیلات خود را به پایان رساند از استاد اجازه‌ی اجتهاد درخواست و او به جهت آزمایش علم و دانش و نیل او به درجه‌ی اجتهاد فرمود تا رساله‌ای در شرح و بیان این بیت مثنوی بنویسد:

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بی‌شئی خاصه را اخص

این روایات کم و بیش در وجود من مؤثر می‌شد و آن اشعار در خاصر نقش می‌بست، ولی هنوز نمی‌دانستم که مُلا کیست و مثنوی چیست؟!

قدری که درجه‌ی تحصیل بالا رفت و به خطّ فارسی آشنایی و از قرائت قرآن فراغ حاصل آمد و هنگام آن رسید که در مقدّمات عربیّت خوضی رود و شروعی افتد، مرا به مکتب دیگری سپردند که معلّم یا به اصطلاح آخوند آن مکتب پیری بود هشتاد ساله که به خدمت بسیاری از کملین رجال رسیده بصیرت بیش‌تر و اطلاع کامل‌تری داشت.

معلم مکتب پس از آن که چندی سپری شد، سرگذشت خود را برای ما شرح می داد که من در ایام جوانی صیت حاج ملا هادی حکیم سبزواری را شنیده از بشرویه به سبزواری افتادم، در آن موقع حاج ملا سلطان علی گنابادی (از مشایخ بزرگ قرن اخیر) هم به قصد تحصیل حکمت و ادراک خدمت و صحبت حکیم در سبزواری به سر می برد و مغنی درس می داد و من مقدمات عربیت را نزد آن بزرگوار خوانده، به محضر حاجی حاضر می گردیدم و در ضمن سرگذشت های شگفت از حاجی و شاگردان او نقل می کرد و اشعار مثنوی برای ما می خواند و او را در حال خواندن نشاطی عجیب دست می داد.

این مکتب را سر که علاوه بر ادراک مجلس حکیم سبزواری در تهران سعادت حضور عدّه ای بسیار از دانشمندان مانند مرحوم جلوه و آقا محمدرضای قمشه ای را یافته بود، حالات ما را شگفتی از خود به ظهور می آورد و به مثنوی عشق می ورزید و روی هم رفته جهان دیده و جرب و آزاده منش بود و ما را به آزادگی و حریت ضمیر سوق می داد و صحبت او مرا بر آن داشت که مثنوی را به دست آورم و بخوانم و به تقلید پدر و نیای خود از آن کجینه ای که بی توشه ای برگیرم و سخنان خود را در مجالس بدان گویان ثمین آرایش ده.

در دیه کوچک ما که از هر جهت فقیر و نیازمند بود و اهل سواد آن انگشت شمار بودند، دسترسی به کتاب مثنوی میسر نمی گردید و تنها سه نسخه ی چاپی آن وجود داشت که دارندگان آن را چون راز عشق مخفی می نمودند و نسخه ی خانوادگی هم در دست عاریت گیرندگان تلف شده بود. روزگاری گذشت و یامی خنثی و تلخی سپری شد، تا این که عزیمت مشهد جزم گردید و آن جا به محضر استاد مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) راه یافتیم و به کلی ربنده ی آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیده، سر از قدم نشناختم و دل بر فراق خویشان و پیوستگان نهاده، آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فایده برگیرم.

استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و بر اسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف تر داشت و اشعار فراوان از قدما ی شعرای عرب و ایران که انتخاب آن ها از جودت فکر و لطف قریحه ی او حکایت می کرد محفوظ او بود و

گاه و بی‌گاه به قرائت و املای آن ابیات مجلس افاضت و محضر درس را نمودار جنات عدن می‌ساخت و از فرط رغبت به تکمیل طالب علمان همواره اصرار می‌کرد که آن اشعار گزیده را بنویسد و از بر کنند.

رسم چنان بود که دانش آموزان روشن فکر علاوه بر مجلس درس که فیض عام و به منزله‌ی خوان یغما بود و نزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته می‌شد صبحگاه به حجره‌ی خاص که مسکن شبانه‌روزی استاد بود حاضر شوند و آنچه میسر گردد از افادات و معارف وی به قید کتابت درآورند و ابیات و قصاید منتخب به عربی و پارسی ردیف‌آفر خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده به قصد تصحیح بر استاد فرو خوانند.

اما بیش‌تر محفلات استاد از گفتار متقدمان پارسی و تازی بود و به ابیات جزل و جماسات میلی هر چه تمام‌تر به خرج می‌داد و از شعرهای رقیق و نازک کاری‌های متأخرین لذت نمی‌برد و دانش‌آموزان اهم به مذاق خود مشغول دیوان‌های شعرای خراسان می‌کرد و از مطالعه‌ی شعر دیگران باز می‌داشت.

بنده هم به جهت آن که عقیده‌ی ثابتی به استاد داشتم و راستی آن که به صفای ذهن و لطافت قریحه‌ی او معجب بودم و به فضایل نفسانی وی عشق می‌ورزیدم و گاهی نیز نظم‌ی بی‌سر و سامان و بیتی شکسته بسته می‌سروردم به راهنمایی آن فاضل فرشته‌خوبه تتبع و مطالعه‌ی دیوان‌های پیشینیان وقت صرف می‌کردم. بنده که شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ شاهنامه و دیوان نوح و مسعود سعد و منوچهری غفلت نمی‌ورزیدم و طبعاً نظر به پیروی سلیقه‌ی استاد ابوالاعلی‌الدین سروکاری نداشتم، سهل است خالی از انکار هم نبودم.

در آغاز سال ۱۳۰۳ به تهران آمدم و روزگاری پس از آن باز کارم مطالعه‌ی همان نوع شعر بود تا بدان غایت که از مطالعه‌ی دیوان‌ها خاظم را ملالتی شگفت بهم‌رسید و بیش میلی و رغبتی نماند. در این میانه یکی از دوستان (جاج ملک‌الکلام) مر به خواندن آثار سنایی خاصه حدیقه هدایت کرد و من به موجب گفته‌ی او حدیقه را به دست آوردم و از روی کمال بی‌رغبتی به قرائت آن پرداختم، ولی چیزی نگذشت که عهد من

با خرم دلی و مسرت از گفته‌ی شاعران تجدید یافت و پنداشتی دری از رحمت به رویم گشودند.

دردسرندهم و از حال و کار خود سخن نرانم، حدیقه آثار سنایی کلید سعادت‌ی دیگر به دست من داد، زیرا مرا به آثار و گفتار مولانا جلال‌الدین راهبر شد و بنده شیفته و فریفته‌ی مثنوی گردیدم و به ذوق تمام دل در کار مطالعه‌ی آن بستم و هر بیت که به نظرم خوش دلکش می‌آمد حفظ می‌کردم، اما هنوز نمی‌دانستم مولانا جلال‌الدین که بوده و در چه هدی می‌زیسته و کدام حوادث بر وی گذشته است.

اما سبب اصیل و باعث حقیقی در توجه این ضعیف به تحقیق تاریخ زندگانی و مطالعه‌ی احوال مولانا جلال‌الدین آن بود که در تابستان سال ۱۳۰۸ یکی از خداوندان معرفت فرمود که من درباره‌ی ملاقات مولانا با شیخ سعدی به کتب تذکره و منابع تاریخی راجع به زندگی این بزرگ‌بنگرم و چگونگی آن را پژوهش کنم. بنده نظر به اهمیت سؤال همت بستم که هر چه ممکن باشد به غور این موضوع برسم و این نقطه‌ی تاریک را روشن کنم، زیرا گمان می‌کردم که پیشینیان سایر قسمت‌های تاریخ حیات مولانا را چنان که باید واضح و روشن ساخته‌اند.

به کتب تذکره و تواریخی که بدین مطلب می‌پرداخت می‌نمود نظر افکندم و مدتی دراز رد سنجش و مقایسه‌ی اخبار و روایات صرف کردم، راستی هر چه پیش‌تر رفتم از مقصود دورتر افتادم و هر قدر بیش‌تر خواندم کمتر دانستم و نزدیک بدان بود عزمم قرین فتور گردد و همتم سستی پذیرد و از نومی‌روی روی بر کار دیگری کنم، قضا را در مهر ماه همان سال تدریس تاریخ ادبیات فارسی در دانش‌سرای عالی (۱) را معلمین عالی آن روز (روز) بدین ضعیف واگذار شد و ناچار گردیدم که در تاریخ مردان بزرگ و ناموران این کشور استقصایی هر چه تمام‌تر کنم تا در نزد دانشجویان به سمت تقصیر موسوم نگردم و داغ اهمال بر جبین کارم نخورد، بدین جهت تجدید عزم نمودم و دل بر مطالعه‌ی دواوین و آثار قدما نهادم و هر چند می‌بایست احوال بسیاری از شعرا و نویسندگان را تحقیق نمایم با این همه از مقصود اصلی هم غافل نبودم و گاه و بی‌گاه آن چه می‌یافتم بر کاغذ پاره‌ای تعلیق می‌کردم و در گوشه‌ای می‌گذاردم تا نوبت تدریس به

شرح احوال و تحقیق آثار مولانا رسید. بار دیگر مجموع آن تعلیقات و یادداشت‌ها را به میزان خرد سنجیدم و برابر یکدیگر بداشتم، این همه اخباری سست و متناقض بود که عقل به بطلان آن گواهی می‌داد و در حکم خرد راست نمی‌نمود و روایتی چند مکرر بود که متأخرین از متقدمین گرفته و بی هیچ گونه تأمل و تدبیری در صحت و سقم آن در کتب خود آورده و گاهی برای اظهار قدرت سجعی بارد یا ترصیعی بی مزه در عبارت افزوده بودند. دانستم که آن چه آنان نوشته و بنده گرد آورده‌ام غالباً افسانه آمیز و از حقیقت و مطابقت تاریخ برکنار است.

غم و اندوه گریبان جانم بگرفت، بر عمر گذشته دریغ می‌خوردم و راه به جایی نمی‌بردم و وقت نیز می‌گذشت. در این میانه خبر شدم که نسخه‌ی مناقب افلاکی نزد دوست ارجمند آقای سید حبیب‌الرّحیم خلخالی موجود است، درخواستم تا آن نسخه را به رسم امانت بدین بنده نفرستند، آن جا که ایشان را به نشر آثار گذشتگان اهتمامی بسیار است آن کتاب عزیز و نایبی را از بنده دریغ ننمودند. قُرب یک ماه در مطالعه‌ی آن روز و شب مصروف بودم و در چهار بار از آغاز تا به انجام خواندم و اخبار صحیح و مطالب تاریخی آن را بی هیچ تصرفی نقل نمودم.

اما این کتاب هر چند از قدیم‌ترین منابع تاریخ زندگانی مولاناست و مؤلف آن خود مثنوی‌خوان تربت شریف بوده و به خدمت سلطان ولایت و حاکم‌ای از اصحاب مولانا رسیده و اکثر روایات او منتهی می‌شود به کسانی که سعادت دیدن آن مجلس مولانا یافته‌اند با این همه از حسن عقیدت یا نظر به ترویج خاندان مولانا از باب روایات و حکایات را با ذکر کرامات آمیخته و نیز در نقل سنین و تواریخ به هیچ روی دقت ننموده، چندان که تشخیص درست از نادرست به دشواری میسر است.

لیکن با همه‌ی این خلل‌ها این هنر دارد که کامل‌تر و مشروح‌ترین کتابی است که در شرح احوال و زندگانی مولانا و پدر او سلطان‌العلماء و یاران برگزیده‌ی وی، صلاح‌الدین و حسام‌الدین و شمس‌الدین و برهان‌الدین محقق و پسرش سلطان ولد و چند تن از خاندان او تألیف کرده‌اند و مطالعه‌ی آن برای کسانی که می‌خواهند مولانا را بشناسند و از تربیت اصلی و سیر معنوی او آگاهی یابند، ضروری شمرده می‌شود و اکثر روایت‌ها

که در تذکرها دیده می‌آید از آن کتاب اقتباس شده است.

سخن آشکار و گشاده می‌گویم، پس از مقابله‌ی این روایات با آن چه از کتب دیگران یادداشت کرده بودم بدین نکته برخورددم که تحقیق زندگانی مولانا برای تذکره‌نویسان ایرانی سخت دشوار و مشکل بوده است، چه مولانا در همان آغاز زندگانی از میهن خود به دور افتاده است و اهل میهن وی از سوانح عمر و حوادث حیات و بدین جهت کم‌تر آگاهی داشته‌اند، گذشته از آن که زندگی او اسرارآمیز بوده و موافق و مخالف رفتار و گفتارش را نوعی دیده و به اقتضای فکر و اندیشه‌ی خود تأویل می‌نهادند و از این روی خبرهای آمیخته به کرامت و داستان‌های انکارانگیز که هیچ یک در حاکم خرد روا نیست در تاریخ آن بزرگوار افزوده و سرچشمه‌ی تحقیق را به گل انباشته‌اند.

بار دیگر از روان پاک مولانا همت خواستم و مجموعه‌ی تعلیقات را بر آثار آن صراف عالم معانی عرضه داشتم. برخی درباره‌ی مولانا در قلم آوردم. دوستان من که از این کار با خیر بودند مرا تحریض و ترغیب نمودند تا نتیجه‌ی رنج خود را به وسیله‌ی خطابه منتشر سازم. بنا به خواهش ایشان در زمستان ۱۳۱۱ شش خطابه راجع به زندگانی و آثار مولانا در انجمن ادبی ایراد کردم و اداره‌ی تندنویسی مجلس از راه مساعدت و همراهی، دو تن از تندنویسان (همدمی - صفایس) را مأمور کردند که القانات این ضعیف را به قید کتابت درآوردند و بنده را مرهون غنیمت و همراهی خویش ساختند، زیرا در حقیقت زمینه‌ی این تألیف را اداره‌ی تندنویسی مجلس به دست من دادند.

دوستان که گفتار بنده را شنیده و از فرط عنایت نیم‌هنر دیده و همت عیب‌ننگریسته بودند، دم به دم مرا بر تألیف مختصری مشوق و محرض می‌آمدند و بنده قلت بضاعت خویش را با عظمت مقام مولانا سنجیده، بر این کار دلیری نمی‌نمودم زیرا می‌دانستم و هم اکنون می‌دانم که هر چه تحقیق ما به غایت رسد، باز دست اندیشه از دریافت پایگاه آن گوینده‌ی آسمانی کوتاه است. از شما پنهان چه دارم گاهگاهی هم به رسم فال از روان مولانا دستوری می‌خواستم و ورقی از مثنوی بر می‌گشودم اجازت نمی‌رسید و بنده از کاربستن فرمان دوستان خود تن می‌زدم و دیده بررهگذار غیب گشوده

می‌داشتم؛ چند ماهی بیش بر نیامد که «معارف سلطان العلماء ولد» از کتابخانه‌ی استاد دانشمند آقای علی اکبر دهخدا به دست من افتاد و برق‌امیدی در گوشه‌ی دلم بتافت. آن را به مطالعه گرفتم و هر چه مرا در کار بود به شکل یادداشت به نوشته‌های پیشین بیفزودم و گره‌بسی از مشکل‌ها را بدان وسیلت بازکردم و خیالم تا حدی آرامش پذیرفت.

در پاییز ۱۳۱۲ یکی از دوستان مشفق با جناب آقای علی اصغر حکمت، وزیر دانش پرور معارف، سخنی از رنج و کوشش من به میان آورده بود و جناب معظم‌له که دلباخته‌ی دانش و فریفته‌ی آثار بزرگان این کشورند اشارت فرموده بودند که بنده این تألیف را آغاز کنم و هر چه زودتر به سر آورم.

بنده را بیش جای عذر نبود. با جهد تمام روی در این کار کردم و همت بستم که فرمان بجای آرم و چند صفحه از فصل نخستین بنوشتم، اما خاطرم پریشان بود و میل داشتم که نسخه‌ی ولد نامه را هم پیدا کنم و با اطمینان بیش‌تر به تألیف این نامه پردازم، زیرا یکی از دوستان وعده کرده بود که آن کتاب را برای من بفرستد ولی این اندیشه به حصول نبیوست و خیال من تشویش تمام داشت.

ناگاه سعادت آسمانی و پرتو باطن مولانا این عجب هم از چهره‌ی مقصود برگرفت و نسخه‌ی ولد نامه، تألیف سلطان ولد پیدا شد. به حکمت این ضعیف درآمد و در مدت اندک عنایت پنهانیان گره‌گشایی‌های عجب کرد و توانم کار از نسخ خطی کهن غزلیات و مثنوی بی‌هیچ کوششی پیاپی میسر گردید، ولی و نهایت دیگر در عهده‌ی اهتمام بنده افتاده بود و زیادت فراغی نمانده و عوارض جسمانی و الهی راناتوانی پیش آمده دواعی همت و بواعث عزیمت فتوری هر چه قوی‌تر می‌نمود و انجام این منظور در عهده‌ی تعویق می‌ماند و این بنده از اسباب ظاهری نومید گشته، با دل سوزان و چشم اشکبار دست به درگاه خدا برداشته، از ملهم غیبی مدد می‌خواستم که فرصتی بادید آید و مجالی میسر شود تا از این آتش تابناک که در زیر خاکستر الفاظ و عبارات نهفته مانده و هر یک چند به دم سوخته‌ای گوشه‌ای از رخ روشن جلوه داده و اینک پس از هفت صد سال در جان این ضعیف زبانه زده پرتوی به عاریت گیرم و چراغ استعدادی چند که منتظر زبانه‌ی نور است بدان فروغ ظلمت سوز بگیرانم. ناگاه برق عاطفت الهی

روشنی نمود و قانون تأسیس دانشگاه به تصویب مجلس شورا رسید و به موجب تبصره‌ی ماده‌ی (۱۶) تألیف رساله‌ای برای بنده ضروری گردید و گویی این تبصره کحل الجواهر عزیمت من بود.

ناچار مطالعه‌ی آثار مولانا و منابع قدیم و جدید را از سرگرفتم و گرم در کار آمده کارنامه‌ی مولانا را می‌نیشتم که دوست فاضل ارجمند من آقای رشید یاسمی در تابستان ۱۳۱۳ از سفر اروپا ارمغانی گران‌بها به من آورد و آن مجموعه‌ی تعلیقات و یادداشت‌هایی بود که استاد بزرگوار کامل الحال والقال آقای کاظم‌زاده ایرانشهر از گفته‌ی بازماندگان و معتقدان مولانا در عهد حاضر گرد آورده‌اند. استاد صاحب‌دلان خیال کرده بودند که شرح حالی از مولانا بدان قلم جانبخش و بیان شیرین تألیف نمایند وقتی که آقای یاسمی صحبت کوشش بنده در این راه کرده بودند، تمامت آن یادداشت‌ها را برای تکمیل این تصنیف بفرستادند و گذشت خود را از معنویات که سخت‌ترین عقبه‌ی طریق سلوک است نیز به ثبوت رسانیدند.

بنده با نهایت اهتمام روز و شب به نشر تحریر این رساله می‌گذرانیدم تا آن که در اردیبهشت ۱۳۱۴ به پایان رسید و آن را به شورای دانشگاه تهران تقدیم نمودم و شورای دانشگاه پس از رسیدگی در امرداد همان سال به تصویب رسانیدند.

در این میانه «مقالات شمس» نیز به سعی و کوشش معارف عکس برداری شده در دسترس بنده گذاشته آمد و لوازم تکمیل کار هر چه لازم آمد، ولی وسایل انتشار و طبع دست فراهم نمی‌داد. عاقبت آن هم به توجه جناب آقای حکمت‌وزیر معارف که مبدأ و منشأ تألیف این کتاب بوده‌اند، صورت امکان پذیرفت و شورای دانشگاه نیز اجازه دادند که به طبع این رساله اقدام نمایم، زیرا این تاریخ تقریباً هفت صدمین سال ظهور مولانا می‌باشد. در این موقع به دلم گذشت که در مطالب و فصول و ابواب کتاب تصرفی کنم و اگر حاجت باشد مطابق اسناد نوی که به دست آمده سخنی بیفزایم یا بکاهم، زیرا اسباب کار به هر جهت مهیا شده و از منابع قدیم کتب ذیل به دست من افتاده بود:

۱- معارف سلطان العلماء بهاء ولد نسخه‌ی خطی متعلق به استاد دانشمند آقای علی اکبر

- دهخدا که ممیزات آن را در صفحه‌ی (۳۵-۳۶) ذکر نموده‌ام؛
- ۲- مقالات شمس نسخه‌ی عکسی متعلق به وزارت معارف، ممیزات آن در صفحه‌ی (۹۶-۹۹) مذکور است؛
- ۳- مثنوی مولانا جلال‌الدین چاب علاء‌الدوله؛
- ۴- کلیات شمس چاپ هند و نسخه‌ی خطی قدیمی که ظاهراً در قرن هشتم نوشته شده متعلق به مؤلف و نسخه‌ی خطی از کتاب خانه‌ی جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی؛
- ۵- رباعیات مولانا طبع اسلامبول؛
- ۶- فی‌مافیہ یا مقالات که تقریرات مولانا جلال‌الدین است طبع تهران.
- ۷- مثنوی‌های ولدی نسخه‌ی خطی متعلق به مؤلف (ذکر آن در صفحه‌ی ۱۸۷)؛
- ۸- معارف سلطان ولد (در نسخه‌ی ۱۸۸-۱۸۹ ذکر آن به میان آمده)؛
- ۹- مناقب العارفین تألیف شمس‌الدین افلاکی که مشتمل است بر شرح حال: سلطان‌العلماء ولد، برهان‌الدین سخا، شمس‌الدین تبریز، مولانا جلال‌الدین، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی، ابوالدین محمد معروف به سلطان ولد، عارف چلبی فریدون بن سلطان ولد، مؤلف این کتاب معاصر سلطان ولد بوده و اطلاعات مفید از تاریخ خاندان مولانا به دست داده و خامه‌ای توانا داشته است و اکثر مطالب آن را در ضمن این رساله مندرج کرده‌ام چندان که خوانندگان را به خواندن مناقب حاجت نیست و هر جا که انتقادی لازم بوده است هم دریغ نداشته‌ام؛
- ۱۰- ثواقب محمود مثنوی خوان که در سده‌ی ۹۹۸ به زبان ترکی تألیف یافته و مستند اکثر مطالب آن همان روایات افلاکی می‌باشد (کتاب مزبور را زیر السباین رهبری شاگرد من در دانش سرای عالی ترجمه نمود).
- گذشته از تذکرها و کتب دیگر که هر جا سخنی از آن‌ها روایت کرده‌ام پای صفحه نوشته‌ام.
- دیگر بار عزم نو کردم و تألیف خود را سراپا خوانده به مناسبت، مطالبی کسر و اضافه نمودم و دو فصل یکی درباره‌ی آثار مولانا و دیگر در ذکر خاندان وی بر اصل بیفزودم تا مجموع کتاب به موجب تلک عشرة کامله دارای ده فصل گردید به ترتیب ذیل:

فصل اول - آغاز عمر؛

فصل دوم - ایام تحصیل؛

فصل سوم - دوره‌ی انقلاب و آشفته‌گی؛

فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد؛

فصل پنجم - پایان زندگانی؛

فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا؛

فصل هفتم - شهریاران و امرای معاصر؛

فصل هشتم - سیرت و سیر مولانا؛

فصل نهم - آثار مولانا؛

فصل دهم - خانان مولانا.

و عزیمت بنده چندیست که اگر فرصت یابم دومین جلد این کتاب را که به تحقیق و مطالعه‌ی آثار و عقاید مولانا منتهی‌الوص است، از صورت تعلیق بیرون آورم و به جمال تدوین بیارایم و اینکه این تألیف ناخدا را در نظر هنرمندان می‌گذرانم. امید که مقبول افتد. محتاج به یادآوری نیست که اکثر مطالب این تألیف نظر به ارتباطی که با عوالم عشق و ارادت دارد با اصطلاحات مخصوص این مذهب نوشته شده و حمل آن بر ظاهر خلاف مراد است.

بهمن ماه ۱۳۱۵

بدیع‌الزمان فروزانفر